



سارا بردبار

پُک میزند او درد را، حالش خراب است  
روحش دچار غم اسیر اضطراب است  
میسوزد از هذیان و هر شب در خودش باز  
زندانی این شعله های بی حساب است  
بر هر طرف رو میکند دریاست اما  
درگیر با کابوس هایی پر عذاب است  
حتی خود دریا برایش یک سراب است  
بر پوستش دارد ترک های زیادی  
هر استخوانش مثل تیری در خشاب است  
تا نشکند جام تمام غصه ها را



اشرف السادات کمانی

گاهی نگاهِ نسترن از کوچه باغ ها  
چشمک زند که باز بدزد دل مرا

چتر سفیدِ نسترن از کوچه باغِ شعر  
باعشق خود رُود به تماشای ماجرا

گنجشککان باغ، پر از شور و شادی اند  
اطرافشان همیشه غزل خوانی و نوا

با تاب و تابِ تاب، تب و تاب در دل ...  
در رنگِ عاشقانه ی رُزهای با وفا

گاهی بغل گشوده لبِ نسترن به ناز  
بر برگ های ملتسم و سبز آشنا

آن گه به تنگنای وصالش منم؛ ولی  
دل گر چه سیر؛ باز، نگاهم نشد رها



سید اکبر مویدی

ای که تنها پیکری بی دست و پا را دیده ای

کی خلوص بچه های بی ریا را دیده ای

ظاهری بینی تو با آن چشم ظاهر بین خویش

کی صفای باطن و نور خدا را دیده ای

دیده ای پرواز مشتاقانه ی آن عاشقان

یا که لبخند سری از تن جدا را دیده ای؟

در شب والفجر بی تابی و شور و هلهله

بر کف رزمندگان آیا حنا را دیده ای؟

جبهه را دیدی اگر آن روز گویی بی گمان

عشق یاران حسین و کربلا را دیده ای

سنگر و بی سنگران با وفا دیدی کجا

روی دوش عاشقان کی چَویه ها را دیده ای

چادری بود و نوای نوحه و ذکر و نماز

کی نماز مومنی بی ادعا را دیده ای

خون چکان با پیکری مجروح آرام و متین

در رخ مجروح جنگی آن حیا را دیده ای؟

ذره ذره میشود خاموش با جسمی الیم

بی نفس جانبازهای بی دوا را دیده ای؟

گفت جانبازی پریشان ریّه در گوش حقیر

اندک اندک جان سپردن های ما را دیده ای؟



محبوبه یزدانی

همین حالا ، همین لحظه

پرده راکنازدم

در خود فرو ریختم

دلَم رقص کولیان عاشق

رقص عشق میخواست

زمزمه کردم

آواز خواندم

موهایم رابه پنجره دادم

به باد

به چشمان هرزه مهتاب

از خودم بلندشدم

به تورسیدم وغرورت که شکست

به اینکه درانزوای اتاقت

همین حالا ، همین لحظه

به چه می اندیشی؟

شاید به کسی که ازبامت پرید

وقتی که بومی نگاهت شده بود

توکسی راز دست دادی

که دیوانه وار عاشقت بود



غلامعلی آهسته (طالع)

نکته سنجی همه در کارِ تو ایجاد شده،  
خانه ویرانِ دل از عشق تو آباد شده،

شب آن چهره مخفی شده در پشت نقاب  
قرص ماهیست که با روی تو همزاد شده

دل که بردن ز دلی شیوه معشوقان است  
فرصت عشق مهم است که بر باد شده

آب این نهر نه آبی ست که دی می آمد  
صحبت جوی شنو تیشه فرهاد شده

هم نفس باش اگر می طلبی صحبت عمر  
چه نفس ها که در این بادیه فریاد شده

این نفس می گذرد در نفس باد صبا  
تا بیایی نفس از قید تن آزاد شده

دوش در خواب خوشم نقش تو را می دیدم  
نقش عشقی که در این مدرسه استاد شده

گفتمت تا که بدانی که من می دانم  
نکته سنجی همه در کار تو ایجاد شده



علی الوندی

چه حس و حال قشنگی که بین ما افتاد  
نبودمسأله سنگی که بین ما افتاد

عبور وحشی شب بودوسایه ای درماه  
نگاه ماده پلنگی که بین ما افتاد

سکوت سایه نمی خواست ما بهم برسیم  
عذاب بود درنگی که بین ما افتاد

خروش سرکش گرداب رانمی دیدیم  
گرسنه بودننگی که بین ما افتاد

غبارگله وچوپان غروب آبادی  
صدای رعدتفنگی که بین ما افتاد

رساندحس مرادر تودوستت دارم  
جنون ناله چنگی که بین ما افتاد

عبورخاطره راروح تازه ای بخشید  
غرورچشم قشنگی که بین ما افتاد



وقت رفتن پای تو لرزیدی؟؟ نه!!!  
چشم تو اشک مرا می دید؟؟ نه!!!

گفته بودم بد پشیمان می شوی!!  
این تو بودی آنکه می خندیدی!! نه!!

بارها بخشیدمت قبل از خطا!  
باز من بودم که می بوسید!! نه!!

دل زیادی عشق میورزید و هر!!  
سردیت را چشم می پوشید!! نه!!

رفتی و برگشته ای اما دگر  
دیر کردی قلب من بوسید!! نه!!

من به هر جان گفتنت بودم سعید!!  
جان من!! این ظلم می ارزید؟؟ نه!!

من تو را نفرین نکردم؛ عشق کرد!!  
بر سر آید زان چه می ترسید!! نه!!

**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس این شماره: سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی